



218 Cal. 210

پسان لی و قشای لی جری

حبش بن فضل ابجاہ مولانا مفتی محمد سعید احمد دام فاضلہ ابقاہ

بسم اللہ

از تالیفات لانا عطا و اسد کلید رشید مولانا جلی مس سرہ الدن

مکتبہ دارالاحقر جری مطبعہ عالم منظر

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس بقیاس صامی رسانند که تائیس در اربع مصنوعات و نظم سلسله موجودات بنیاد
و شرکی نمود و بنور معرفت که در فیه هدایت است عارفان از قید مستی غداص فرمود و در
نامه بعد و بر قافیة بیت القصید و رسالت که پیروی او و سید و اصل نعمت قسم و خروج از
مهلکه المجمع است و بر اهل بیت و اولاد او که محبت ایشان مزید ارکان ایمان است و بر اصحاب
و اتباع او که بتابعیت ایشان نفس نازده کشش بر دین طلیعان است اما بعد این
رساله است در علم قوانین بعن شعرای عجم منتخب از قطع کتاب تکمیل الصناعة که آن
کتاب از این فقیر تحریر علی و السید بن محمود حسینی در فن شعر تحریر نموده و باشاره بنیدگان
حضرت والی نصرت رکن السلطنة عمدة الملک عضد الدوله اخا قافیة ترب الحضره و السطوة
فی مایه حامی دین نبی میر علی شریعت که او به فضائل شد مثل اندر خصائل همیشال
وصف قدر و جسته او کی توانم شرح کرد که گزینوه غز و اقباش ز باغم شده لال
تا بود و مکر غنیر ج مهر ابراج فسلک به باد یارب آفتاب دولت ابوی زوال به
ایمان الله تعالی غلال دولت و معدن علی رسول الانام به و در عمره و عزه الی یوم القيام به
این رساله شملت بر نه حرف بعد از حرف قافیة حرف اول و در تعریف قافیة حرف

حرف دوم در تعداد حرف قافیه و بیان حرف روی و در فیکش است
حرف سوم در بیان حرفی که بعد از رویت حرف چهارم در بیان جملات
 قافیه حرف پنجم در بیان انواع روی و اوصاف این انواع و القاب قافیه باعتبار این
 اوصاف حرف ششم در بیان انواع قافیه باعتبار تقطیع حرف هفتم در بیان
 عیوب مقبیه قافیه حرف هشتم در بیان عیوب غیر مقبیه قافیه حرف نهم در بیان
 حاجب رویت حرف اول در تعریف قافیه بدانکه قافیه عبارتست از جمله
 آنچه که را یا بغیر انتقال در الفاظ مختلفه بحسب لفظ و معنی یا بحسب لفظ تنها بحسب معنی تنها
 که آن الفاظ واقع شوند در اواخر مصارع یا ابیات یا چیزیکه بمنزله آخر باشد بشرط آنکه آن
 مجموع از حرف و حرکاتی باشد که بعد ازین مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی اما بعضی عامه که
 را قافیه گفته اند بعضی دیگر محرف حرف روی را و آنکه در عرف نفس آن الفاظ را قوافی میگویند
 بطریق مجاز است بنا بر قول جمهور و میباید دانست که ذکر این فیه که آن الفاظ واقع شوند
 در آخر مصرعها بحسب است که تعریف شامل باشد قوافی منویات و مطلعها را و ذکر این
 فیه یا منیها بحسب است که شامل باشد قوافی مطلعها را و باقی ابیات غزل و قصیده را
 ذکر این فیه یا چیزیکه بمنزله آخر باشد بحسب است که شامل باشد قوافی را که بمنزله منیها
 مذکور است خصوصاً قوافی مثل این رباعی استاد رباعی ای و است که دل را بر بند
 نیکوست که دل زنده بر گشته دشمن چو شنید این سخن ز نشاط و دوست که دل زنده
 بر گشته و شرط مذکور بحسب احترام است از حرف و حرکاتی که بطریق معتدل از و هم
 شاعر گمرازه را از اواخر ابیات التزام میکنند دال و فتح قبلش درین رباعی
 رباعی یارب کنیم اگر ز سر تا قدم است و دایم دامن ازان ندیم ز دست و نو مید

۱۰
 بیات در بیان
 عیوب مقبیه
 عیوب غیر مقبیه
 حاجب رویت
 انتقال در الفاظ
 مختلفه
 بحسب لفظ
 و معنی
 یا بحسب لفظ
 تنها
 یا بحسب معنی
 تنها
 که آن الفاظ
 واقع شوند
 در اواخر
 مصارع
 یا ابیات
 یا چیزیکه
 بمنزله
 آخر باشد
 بشرط آنکه
 آن مجموع
 از حرف و
 حرکاتی
 باشد که
 بعد ازین
 مذکور
 خواهد شد
 انشاء الله
 تعالی
 اما بعضی
 عامه که
 را قافیه
 گفته اند
 بعضی دیگر
 محرف حرف
 روی را و
 آنکه در
 عرف نفس
 آن الفاظ
 را قوافی
 میگویند
 بطریق
 مجاز است
 بنا بر قول
 جمهور و
 میباید
 دانست که
 ذکر این
 فیه که آن
 الفاظ واقع
 شوند در
 آخر مصرعها
 بحسب است
 که تعریف
 شامل باشد
 قوافی
 منویات و
 مطلعها را
 و ذکر این
 فیه یا
 منیها بحسب
 است که
 شامل
 باشد قوافی
 مطلعها را
 و باقی
 ابیات غزل
 و قصیده
 را ذکر این
 فیه یا
 چیزیکه
 بمنزله
 آخر باشد
 بحسب است
 که شامل
 باشد قوافی
 را که
 بمنزله
 منیها
 مذکور است
 خصوصاً
 قوافی
 مثل این
 رباعی
 استاد
 رباعی
 ای و است
 که دل را
 بر بند
 نیکوست
 که دل
 زنده
 بر گشته
 دشمن
 چو شنید
 این سخن
 ز نشاط
 و دوست
 که دل
 زنده
 بر گشته
 و شرط
 مذکور
 بحسب
 احترام
 است از حرف
 و حرکاتی
 که بطریق
 معتدل
 از و هم
 شاعر
 گمرازه
 را از
 اواخر
 ابیات
 التزام
 میکنند
 دال و
 فتح
 قبلش
 درین
 رباعی
 یارب
 کنیم
 اگر ز
 سر تا
 قدم
 است و
 دایم
 دامن
 ازان
 ندیم
 ز دست
 و نو مید

که زیاده از یکبار بر روی نشاند و اگر سازند نزدیک یکدیگر نیارند و اگر در اینجا شعر بگفت
بنزد لؤلؤن ببار و در مضیعت از وسط کلام که شاعر از آن بگفت حرف آخرین سطر را با حرف نهم
مشهور الترتیب که شاعر از آن بگفت از نفس کلام گرداند و حرف آخرین سطر را با حرف نهم
فصل اول مانند حرف را در یک خط مصرع دوم این بیت است و کلام شعر غرق خون از یل و عت
ترجم: بر احتیای چو از احوصل خویش کن مرهم: اما قسم دوم مانند نیم در قافیه مصرع
دوم این بیت بنده: با یقینان نیست پیوسته و میرم از غم: و میرم ازین شکر
تا کی چشم را بریم نیم: و مثل این قافیه دوم را یکبار میتوان آورد و بغیر ورت ثانی قافیه
و اگر بغیر ورت است آنرا اندک عیبی دارد اما اگر زیاده از یکبار در آن عیب فاش است مگر
در میان ابیات چندان فاصله باشد که قبح گرا طاهر نگردد و بداند که اگر روی در قوافی
و اجسبت یعنی میباید که در همه قوافی روی یک حرف باشد و تغییر نیابد و صاحب معیار الا شعار
روی را بدو قسم کرده روی مفرد و روی مضاعف روی مفرد آنست که سابق بیان
کرده شد و روی مضاعف در بحث ردیف همین خواهد شد انشا الله تعالی و گفته اند که
روی را از دو گرفته اند و در آنست سنی است که بدان بارشتر بنزد چون بنایم
بر قوافی و دنیای قوافی برین حرف گوید این حرف ابیات برهم بسته میشود پس او را
برو تشبیه کرده اند و برای ازان اشتقاق کرده و متهمان گفت که روی که گفت
معنی برهم تابنده آمده و چنانچه برهم تابنده در میان مثلا اجزای رسیان ابا یکدیگر
این حرف نیز ابیات شعر یکدیگر جمع میکنند پس او را بر سبیل تشبیه بدان شخص میگویند که
اندا تا میس عبارتست از الفی که یک حرف متحرک و اطمینان باشد میان او و روی چنانکه
درین بیت بنده: نازم دور از آن خورشید خاور و بحر خیل خاش یار و یار

۵

مرات بسیار است
نیال از دست آزاد نیال پادشاه
طه ای که در مراد از آنکه
فصل پنجمی اسم فاضل
درست علی بنی
بسم باقر سبحان الله و بحمد

[illegible]

و در وقت قیام در قوافی خواه الفنا فارسی باشد و خواه عربی در هر وقت
 اختلاف آن جا نیست مگر در وقت تنگی قافیه و این هنگام مناسب است که قریب
 خرج از حدت کنند تا آن که در غایب چنانکه شیخ مصطفی الدین محمدی کرد و هر چه در
 شام و چه بر وجه دیگر بهر که میسر شود از شهر به چنانچه فردوسی کرد و بنام خداوند
 تعزیر و وحی به خداوند ارم و خداوند یمنی به صاحب معیار الاشعار قید را داخل وقت
 در وقت را بهر شعرای عجم عبارت دانسته از حرفی ساکن که پیش از روی باشد لی و
 خواه مر و خواه غیر مر و قید در لغت بندست و چون تغییر حرف قید روایت و رعایت نگار
 آن در قوافی لازمست مگر بوقت ضرورت پس گویند بربست قافیه را پس او را بر سبیل
 قید نام کرده اند حرف سوم در بیان حرف و یک بعد از روست و آن چهارست وصل
 خروج و مزید و ناره وصل عبارتست از هر حرفی که بر روی پیوند و خواه مشهور الکسب
 باشد مانند سیم درین بیت بنده رفت آن شوخ و خرابست ز سحران کارم به طاعت
 طاق شد از شوق چه چنان دارم به و خواه مشهور الکسب نباشد مانند درین بیت بند
 اگر ارم بگفت جامی ز دور چسب چون لاله بود با خون دل در دی جگر پر کاله کاله به
 و حرف وصل حکم است و است ده بود وصل یا برلی یا لاله الفتنه حال کاف
 و یا بیا به حرف جمع و اضافت و مصدر به حرف تصغیر در اوست و اگر به و یا الی حرف
 و استه اینها دسترا و مقطع کتاب تکمیل الصناعه ذکر کرده شده و درین سال الکسب
 بشالی الکفا کرده شده و آن ترتیب درین ترکیب مذکورست **ففت** هر قافیه
 کرده شبنم خوبان پنجم آوردن سرای خلوت است به و رعایت نگار وصل و رعایت
 و قیام در وقت که منتهی حرفی بزوب نیست که آن حرف با بعد و کلمه طعمه باشد

طاعت و در وقت قیام در قوافی خواه الفنا فارسی باشد و خواه عربی در هر وقت
 اختلاف آن جا نیست مگر در وقت تنگی قافیه و این هنگام مناسب است که قریب
 خرج از حدت کنند تا آن که در غایب چنانکه شیخ مصطفی الدین محمدی کرد و هر چه در
 شام و چه بر وجه دیگر بهر که میسر شود از شهر به چنانچه فردوسی کرد و بنام خداوند
 تعزیر و وحی به خداوند ارم و خداوند یمنی به صاحب معیار الاشعار قید را داخل وقت
 در وقت را بهر شعرای عجم عبارت دانسته از حرفی ساکن که پیش از روی باشد لی و
 خواه مر و خواه غیر مر و قید در لغت بندست و چون تغییر حرف قید روایت و رعایت نگار
 آن در قوافی لازمست مگر بوقت ضرورت پس گویند بربست قافیه را پس او را بر سبیل
 قید نام کرده اند حرف سوم در بیان حرف و یک بعد از روست و آن چهارست وصل
 خروج و مزید و ناره وصل عبارتست از هر حرفی که بر روی پیوند و خواه مشهور الکسب
 باشد مانند سیم درین بیت بنده رفت آن شوخ و خرابست ز سحران کارم به طاعت
 طاق شد از شوق چه چنان دارم به و خواه مشهور الکسب نباشد مانند درین بیت بند
 اگر ارم بگفت جامی ز دور چسب چون لاله بود با خون دل در دی جگر پر کاله کاله به
 و حرف وصل حکم است و است ده بود وصل یا برلی یا لاله الفتنه حال کاف
 و یا بیا به حرف جمع و اضافت و مصدر به حرف تصغیر در اوست و اگر به و یا الی حرف
 و استه اینها دسترا و مقطع کتاب تکمیل الصناعه ذکر کرده شده و درین سال الکسب
 بشالی الکفا کرده شده و آن ترتیب درین ترکیب مذکورست **ففت** هر قافیه
 کرده شبنم خوبان پنجم آوردن سرای خلوت است به و رعایت نگار وصل و رعایت
 و قیام در وقت که منتهی حرفی بزوب نیست که آن حرف با بعد و کلمه طعمه باشد

تسبیح اولی آنست که مخصوص کنند و گویند اشباع عبارتست از حرکت
 قوا که مستقیم بر حرف وصل مانند زائی و مائی و وجه این بعد از این در محققین
 خواهند شد و اختلاف حرکت و خیل در قوائی که شش نیست بر حرف وصل جائزست اما
 در قوائی که ششند بر حرف وصل تجویز کرده اند چنانکه شیخ متذکران درین حدیث
 بیت کرده است ای پادشاه وقت چه وقت قرار شد بقونین بازگردد ای محبت بر ابریه
 مردی کمان بر که بنیجه است و زو کتف یا نفس کر برای دایم که شاطی باوش این
 فقیر آنست که این از ارقیل عیوب قافیه می باید داشت و اشباع دلغت سیر کردنت
 و چون و خیل از حیثیت قرب روی بار دوف و قید بر ابرست و بدون ایشان
 خود لازمست یعنی تغیر ایشان جائز نیست و بدون خیل بجای خود لازم نیست و تغیر آن
 جائزست پس گویند حرکت او را سیر گردانیده و مستغنی ساخته که اگر میخواهد در جای خود
 و اگر میخواهد بر و پس این حرکت ابرین جهت اشباع نام کرده اند و حرکت بر
 روف و قیدت مانند حرکت ماقبل الف درین بیت بنده چشمتها سازم روان
 از چشمتها در بر بهار به تا غزلم بر کنار چشمتها گیر و قرار یابد و مانند حرکت ماقبل
 در روزه شد از عصیم است سر ما مهر بنید و فرسخ تبان گنج به بر چرخ بند اگر کوب
 در کمال این پنج باره چندست درین طاس سپهر به و رعایت نگارند و در قوائی واجبست که
 وقت یکدیگر روی تحریک شود و حرف وصل بروی پیوندد و این هنگام نزدیک بیشتر است
 اختلاف حدوی که حرکت ماقبل قیدست جائزست چنانکه کمال اسمعیل گفت
 که سوز دلم یک نفس مهتبه شود یا از دود دلم را نفس سیه شود و دیده از ان آب
 می گردد و دایم تا هر چه نقش است آن شسته شده و دایم باید دانست که این خصلت

سکه در جواب
 علمه افق
 بلام کون
 مسان
 اشباع
 دوف بر

این حرکت در استخوان منتهی به یک وقتی جاریست که بجز نشود و به تبدیل قید برود
 چه اگر آن را بجز نشود و اگر بجز نیست مثلش **د** لاکر پیروا پی روی و بدی بری **د** که
 جز یک چیز در پیروا و حکم اختلاف مد و بطریق معروف و مجهول در حرکت برود و در
 شد حاجت بجز نیست و **د** لغت بمعنی در برابر چیزی افتادن آمده و بمعنی چیزی با
 چیزی برابر کردن نیز آمده و چون حرکت ماقبل در برابر حرکت ماقبل ماسیس بود و در
 او را نیز خد و نام کردند و همچنین چون حرکت ماقبل قید در اکثر مواضع برابر حرکت ماقبل تا
 بود در لزوم آن را نیز خد و نام کردند و توجیه عبارتست از حرکت ماقبل روی ساکن تا
 فتنه ماقبل فون درین بیت بنده **د** چنانکه ناوک ابر و مکانی که در جادرتن **د** که آن ناوک
د این حرکت در استخوان منتهی به یک وقتی جاریست که این تعریف صادق می آید بر کس و یا
 مثل زائل و مائل و تعریف اشباع نیز چنانکه مشهورست بر صادق است پس بی این
 دو تعریف یا بر دو تصور دارد اما اگر اشباع را تخصیص کنند و عبارت دارند از حرکت
 ذخیل در قوافی مستعد بر حرکت و صل چنانکه مائل و زائل چنانکه در ساقش و پیش لبان
 یا توجیه را تخصیص کنند و عبارت دارند از حرکت ماقبل روی ساکن که آن حرکت است
 نباشد مانند ماقبل لام کل و مل کسره ماقبل یا در ساقی **د** قی و فتنه یا قبل لغت
 و محاش و شاش هر دو تعریف صحیح میشود و مبادی این تخصیص است که در کتاب مائت
 المعجم شمس قیس در آخرین اشباع آورده که حرکت ذخیل از قوافی موصوله است
 خوانند و در قوافی فنی و توجیه گویند و رعایت تکرار توجیه در قوافی واجب است و اختلاف
 هیچ وجه مانع نیست و حضرت استاد می فرمودند که توجیه حرکت ماقبل
 روی ساکن نیست و شایسته که در خلاف گردید و اگر وقتی که در حرکت شود سبب حرکت ماقبل

این حرکت در استخوان منتهی به یک وقتی جاریست که این تعریف صادق می آید بر کس و یا
 مثل زائل و مائل و تعریف اشباع نیز چنانکه مشهورست بر صادق است پس بی این
 دو تعریف یا بر دو تصور دارد اما اگر اشباع را تخصیص کنند و عبارت دارند از حرکت
 ذخیل در قوافی مستعد بر حرکت و صل چنانکه مائل و زائل چنانکه در ساقش و پیش لبان
 یا توجیه را تخصیص کنند و عبارت دارند از حرکت ماقبل روی ساکن که آن حرکت است
 نباشد مانند ماقبل لام کل و مل کسره ماقبل یا در ساقی **د** قی و فتنه یا قبل لغت
 و محاش و شاش هر دو تعریف صحیح میشود و مبادی این تخصیص است که در کتاب مائت
 المعجم شمس قیس در آخرین اشباع آورده که حرکت ذخیل از قوافی موصوله است
 خوانند و در قوافی فنی و توجیه گویند و رعایت تکرار توجیه در قوافی واجب است و اختلاف
 هیچ وجه مانع نیست و حضرت استاد می فرمودند که توجیه حرکت ماقبل
 روی ساکن نیست و شایسته که در خلاف گردید و اگر وقتی که در حرکت شود سبب حرکت ماقبل



کلمه ای که بعد از آنها باشد تابع آنها شود و در تلفظ پس گو یا حرکت سبب لغز
 و حرکت پس سبب اورا لغز نام کرده اند **حرف** در بیان انواع
 روی و اوصاف این انواع و القاب قافیه باعتبار این است که انواع
 روی دو قسمند روی مقید و روی مطلق روی مقید آنست که ساکن باشد و حرف
 وصل بر وی پیوندد مانند کار و بار و مقید لغت بند که دست و چون وی ساکن است
 است بمقابل خود در تلفظ پس گو یا بند کرده است پس پنجیت اورا مقید نام
 کردند و روی مطلق آنست که حرف وصل بر وی پیوندد مانند کارم و بارم و طلاق
 و لغت را که دست از بند چون حرف وصل بر وی پیوندد غالب آنست که روی
 متصل میشود و از قید و استگی بمقابل خود در تلفظ خلاصی می یابد پس گو یا از بند را
 کرده شده است پس بدین مناسبت اورا مطلق نام کردند و اما اوصاف انواع
 روی بیانش آنست که هر یک از روی مقید و مطلق اگر جمع شده با حرفی دیگر از
 حروف قافیه او ابجد و وصف میکنند و اگر جمع شده بان خزش نسبت می کنند
 مثلاً روی مقید را در کلمه تن مقید بحر میگویند و در کلمه جان مقید حرف سطر و در کلمه
 که اخت مقید حرف مکب و در کلمه صبر مقید حرف قید و روی مطلق را در کلمه تنم
 سطر و در کلمه الف حرف مکب و در کلمه ویا حرف سطر و در کلمه ای حرف سطر و در کلمه
 مطلق بحر میگویند و در کلمه جانم مطلق حرف سطر و در کلمه ای حرف سطر و در کلمه
 و خروج و علی بن القیاس اما القاب قافیه باعتبار اوصاف انواع روی
 آنچه در کتب مسطور است بسیت است اما از روی حساب سی نیز دشتش لقب عصب
 اوصاف روی مقید نیست اول مقید بحر مانند گل و گل دوم مقید بتائیس تنه مانند
 عاقل و کامل سوم مقید بتائیس و خیم مانند نعل و نعل و در ح کتبی باین دو
 لام روی و الف بتائیس است

آن روی که حرکت باشد و حرف وصل
 پنجیت باشد و در بیان این
 قافیه باعتبار این است که انواع
 روی دو قسمند روی مقید و روی مطلق
 مقید آنست که ساکن باشد و حرف
 وصل بر وی پیوندد مانند کار و بار
 مقید لغت بند که دست و چون وی ساکن است
 است بمقابل خود در تلفظ پس گو یا بند
 کرده است پس پنجیت اورا مقید نام
 کردند و روی مطلق آنست که حرف وصل
 بر وی پیوندد مانند کارم و بارم و طلاق
 و لغت را که دست از بند چون حرف وصل
 بر وی پیوندد غالب آنست که روی
 متصل میشود و از قید و استگی بمقابل
 خود در تلفظ خلاصی می یابد پس گو یا
 از بند را کرده شده است پس بدین
 مناسبت اورا مطلق نام کردند و اما
 اوصاف انواع روی بیانش آنست که هر
 یک از روی مقید و مطلق اگر جمع شده
 با حرفی دیگر از حروف قافیه او ابجد
 و وصف میکنند و اگر جمع شده بان
 خزش نسبت می کنند مثلاً روی مقید
 را در کلمه تن مقید بحر میگویند و در
 کلمه جان مقید حرف سطر و در کلمه
 که اخت مقید حرف مکب و در کلمه صبر
 مقید حرف قید و روی مطلق را در کلمه
 تنم سطر و در کلمه الف حرف مکب و در
 کلمه ویا حرف سطر و در کلمه ای حرف
 سطر و در کلمه مطلق بحر میگویند
 و در کلمه جانم مطلق حرف سطر و در
 کلمه ای حرف سطر و در کلمه خروج و
 علی بن القیاس اما القاب قافیه باعتبار
 اوصاف انواع روی آنچه در کتب مسطور
 است بسیت است اما از روی حساب سی
 نیز دشتش لقب عصب اوصاف روی مقید
 نیست اول مقید بحر مانند گل و گل
 دوم مقید بتائیس تنه مانند عاقل و
 کامل سوم مقید بتائیس و خیم مانند
 نعل و نعل و در ح کتبی باین دو لام
 روی و الف بتائیس است

۱۵
 قافیه

عروضیات ۱۲

نامہ درویش و صوفیہ، دخیل و الغتائیس ۱۲ مع عین وی و سین و صل و نما و خروج و الغتائیس ۱۲

این کتاب را با قلب و روحی که در این کتاب است
باغبان باغبان باغبان باغبان باغبان
عنه این کتاب را باغبان باغبان باغبان
روحی در این کتاب باغبان باغبان باغبان
که در این کتاب باغبان باغبان باغبان
استعاره باغبان باغبان باغبان
قوانین باغبان باغبان باغبان
نیست از این کتاب باغبان باغبان باغبان
باشد و باغبان باغبان باغبان
لا اوفر و باغبان باغبان باغبان
این قوانین باغبان باغبان باغبان
روحی در این کتاب باغبان باغبان باغبان
فانکس باغبان باغبان باغبان

اصناف ثنائی گفته اند و الا مشاعری فی الاصطلاح **حرف ششم** در بیان انواع
 قافیه باعتبار تطبیع و آن پنجمست مترادف بود و الا که مترادف گشت استعاره که گفتیم
 مستحکام و **دو** یعنی این الفاظ را القاب قافیه گفته اند و بعضی دیگر هر دو را یکجا گفته اند
 آن قافیه است که کسب تطبیع در آنرا و در حرف ساکن بیای باشد چنانچه درین محال که بند
 بسم شباب گفته است **پشت پیش** بالبت آجیات ای و لغوا نه آمده همچون حباب
 از وی بردن چنانکه باز در آنرا و لغت بیای شده است و چون درین نوع قافیه
 و در حرف ساکن بیای شده بودند و او را مترادف نام نهادند باعتبار آن و در حرف ساکن
 آن قافیه است که بحسب تقطیع از ساکنی که در آنرا و است تا اول ساکن که پیش ازین است
 که پیش از آنکه پیش واسطه باشد و باشد چنانکه درین بیت که بنده بجهت صنعت مقرر داشته
 گفته است **کرد دل خموی نقدی** یا را به دانی داری جارا به و چنانکه درین بیت که
 بنده بجهت صنعت تصدیق بنویسده گفته است **نکردن** به نامی نزاری به ویرا و بی نیاز
 تو از و لغت بیای شده است بر وجهیکه در میان آنکه فتوری باشد و چون ایجاد و اول
 بیای شده و در وجهیکه در میان ایشان یک سخن که پیش نمود این قافیه را منوچاه نام
 کرد و باعتبار آن دو ساکن **مترادف** آن قافیه است که بحسب تقطیع از ساکنی
 که در آنرا و است تا اول ساکنی که پیش ازین است و در آنکه واسطه باشد چنانچه درین
 محال که بنده بسوی گفتیم **شیخ** به نام رخ و فانوس **نشد** و **نشد** و **نشد**
 بر ایشان حال من و نادرک و لغت در یکدیگر رسید نیست و چون ایجاد و در حرف که در
 یکدیگر رسیده و چون این افیه را استعاره نام نهادند باعتبار آن و در حرف که در
 آن قافیه است که بحسب تقطیع از ساکنی که در آنرا و است تا اول ساکنی که پیش ازین است

سه متحرک واسطه باشند چنانکه درین معما که بنده بسم بها گفته است ای علی بن ابی طالب
 دین رفت ز ماسوی عدم به در دل با چو ششم بیت سر زلف منم به و ترا کب در لغت
 بر نیم ششم بیت است و چون اینجا چند حرف متحرک به یهودی یکدیگر واقع شده اند گویند که
 نشسته اند پس این قافیه را متر الکب نام کردند باعتبار آن سه حرف به متحرک که میگویند
 آن قافیه است که بحسب تقطیع از ساکنی که در آخر است تا اول سالتی که پیش ازین است
 چهار متحرک واسطه باشند و این از غایت ثقل در اشعار فارسی لغایت آنکه است
 و شعرای عجم بنای قافیه شعر خود برین نه نهاده اند مگر سیکه تکلف گفته باشند چنانکه
 درین بیت که در کتاب حدائق المعجم آورده که یا من عشم و لم نخور عشمی به زین
 بهتر که بحال من نکردی و درین بیت که در معیار الاشعار آورده که منم من ز بزم
 چو روی به دلکب من نمیری بنشوی به و آنچه حضرت استاد می فرمود می بطلد الاعالی
 اند که قافیه مسکاس در اشعار عجم نیاید و بنا بر آنست که گفته اند اقلیل کالمعدوم و کاد
 نیز در لغت بر نیم ششم بیت است اما انبوهی اینجا پیش از آنست که در الکب می باشد و وجه
 تسمیه بظاهر است حرف هفتم در عیوب ملقبه قافیه به نیز در عجم عیب جاست و اما
 سناد است و لقا و الکاف و الطاسکنا و اختلاف درون است مانند او و دود و بای
 و سناد در لغت یعنی با کسی یارب و نیست و چون دو قافیه در شعر بحسب و ف مختلف باشد
 در آن شعر هیچ قافیه نباشد بآب این دو قافیه مانند و کس باشند که یا یکدیگر نزن پس
 اختلافی را که موجب انفعالی بود و سخا نام کردند و گفته اند که سناد یعنی اختلاف نیز آمده در
 وجه تسمیه برین تقدیر ظاهر است اقوا تبدیل توجیه و جذورت غیر جاذبه و یک حرکت مایل
 قید است در قافیه مطلقه غیر این معنی و مانند است و سبت نزدیک اکثر شعر ابا زبست

معنی اول قلب یعنی عکس است
 و از آنجا که عکس یک بای شود و در
 از سر زلف های بنده و سبت که در او
 در باطنی زلف به نوبت که در او
 شود و اولان معنی هم سواد و هم
 به حرکت را در غرضی و تکراری
 شده و در آخر تفاوت است در او
 می مانند و هم در معنی
 فصاحت و سبب است
 است و در عجم عیب جاست
 معنی مانند و در عجم عیب جاست



له تا شستن فانی
 صبح ما مست از کردار
 اینجی بی که شمع تو شکر
 خاندی صبح
 و شاعران را
 طاعت از جلا شمشیر
 است با یک عی و از قافیه
 کویان از اقبال
 بیایند این غزل
 دل از سر
 ۱۹
 طلعت دوست
 و ما دوست
 بقدرت دوست
 سحر در یاد
 دغم ز یاد
 در خون گشت
 کس نه
 سحر در یاد
 عالم کو و عصمت
 کس نه

19

[illegible]

فصلت اول
در بیان فضیلت و برتری
و این فصل است از کتاب
الکافی منسوب به شیخ
الکافی علیه السلام

[illegible]

41

غیب بخوار و پاهل بود این عیب ایطام کرد و در شاگان پیش محتقان عیب است
 از قافیه که شمل باشد به الطای علی چنانکه درین بیت نشانی دل همیشه و چشمان تو کو
 بر بزم چو مستند بادا که بنا که شمس به و شمس قیس گفته که بر قافیه که روی او
 نباشد از شاگان سیکه ~~چند جمله~~ از شود و گفته که عامه شعر شاگان آن قافیه را
 میکنند که الف و نون جمع در آن شمل باشد مانند یاران و دوستان و شاگان گفت اند
 که بغت فرس چیزی را گویند که بسیار باشد مثلاً کنج شاگان گنجی را گویند که در و مال بسیار
 باشد چنانکه رشیدی گفته است ابیات بر صنائع و پوشیه و منست به بی شاگان و لیکن
 از کنج شاگان به و بنابرین معنی مکرر را شاگان نام کردن چو خطابه و در و شمس قیس
 گفته که معنی شاگان کار است که حکام یا د شاه کنند بی مزد و دست چنانکه شهیدی گفته است
 معرهای در پوشش اشاکان به و وجه تسمیه برین تقدیر است که این نوع قافیه آوردن
 بکار بیکارانند که حکام یا د شاه میکنند و آنکه بی استقام و برمی کنند حرف **ششم** در بیان
 عیوب غیر مقدمه قافیه و این بسیار است از جمله کی آوردن قافیه مول است و قافیه سکه
 است که بر اصطلاحی شایسته آن گردد که قافیه واقع شود و این دو نوع است اول آنکه
 تصرف بر کسب باشد یعنی لفظی را که جز و کلمه نباشد آن ترکیب کنند و قافیه سازند چنانکه درین
 بیت من از زمانه بصل تبی شد من سبب فغان که اهل زمان آنهم از برم برد و فغان
 این نوع قافیه را اگر بغیر ضرورت نمی قافیه بیا رانند آنکه بی دار و اما اگر مکرر بکار
 بغیر ضرورت و خواسته ضرورت از قبیل الطای علی است و نه گوشت که عیب کلی است و فیکه
 در بیان ابیات فاصله بسیار باشد دوم آنکه تصرف تبدیل باشد یعنی لفظی را بدو بخش کنند
 و یک بخش او را از قبیل فایز و دیگری را از قبیل ردیف چنانچه درین باغی سده را بیاورد

قافیه شمس
 برین عیب از این
 که در اندامان عیب
 زانجا که در اندام
 است باین قافیه
 که پس است

۲۱

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

۴۴

[illegible]

چند روزی که در آنجا بودم

